



پیام نیکو

ماهنامهٔ کلیسای انجیلی شبان نیکو

ویژهٔ فارسی زبانان عزیز

سال اول شماره ۷
فوریه ۲۰۰۴

"اینک بر در ایستاده می گویم، اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او در خواهم آمد."
(کتاب مکاشفه باب ۳ آیه ۲۰)

دوستان گرامی، هموطنان عزیز: سلامی به گرمی آفتاب تقدیم به تک تک شما که دوستان داریم و منتظر دیدار و شنیدن صدایتان هستیم. با امید و آرزوی سلامتی و تندرستی و موفقیت و کامیابی برای همه شما از درگاه بی زوالش هفتمین شمارهٔ پیام نیکو را تقدیمتان می داریم. دوستان عزیز بهار بر در است آماده شویم به استقبالش برویم. برنامهٔ **به پیشواز نوروز** امسال در تاریخ **۱۳ مارس** برگزار می باشد لطفاً این تاریخ را به دوستان خود نیز اطلاع دهید. چنانچه دوستانی دارید که مایلید این ماهنامه برای ایشان نیز ارسال گردد، لطفاً نام و آدرس آن عزیزان را در اختیار ما قرار دهید. کشیشان این کلیسا بسیار خرسند خواهند بود تا پاسخگوی سؤالات شما بوده، برای نیازهای روحانی شما دعا نموده، در سفر زندگی و ایمان با شما همراه باشند. از ارتباط با شما خرسند و صمیمانه منتظر دیدار تک تک شما می باشیم. جلسات پرستشی این کلیسا هر یکشنبه ساعت ۵ عصر در مکان زیر به زبان فارسی برقرار است.

University Presbyterian Church
The Inn chapel
4540 15th Avenue NE
Seattle, WA 98105

چنانچه مایل به مطالعه و دریافت رایگان انجیل یا کتابهای مسیحی ویا فیلم زندگی و تعالیم عیسی مسیح هستید، لطفاً با ما تماس بگیرید.

مطالب این ماه:

- | | |
|----------------------------|--|
| پیام نیکوی ماه ✓ | « تلفن رایگان: (۵۴۷۲-۹۵۳-۸۷۷-۱) کلیسا ۹-۸۷۷-۱ ✓ |
| برگزیده‌هایی از کتابمقدس ✓ | « ای میل: info@kelisa.org ✓ |
| داستان (شهادت) زندگی ✓ | www.kelisa.org ✓ |
| جدول ✓ | « وب سایت کلیسا: ✓ |

PAYAM e NIKOO (The Good Message) is the monthly letter of The Persian Church of the Good Shepherd in Seattle. It is published only in Farsi. If you would like us to send this to others, please write to us info@kelisa.org

"یا کدام زن است که ده درهم داشته باشد، هرگاه یک درهم گم شود، چراغی افروخته خانه را جاروب نکند و به دقت تفحص ننماید تا آنرا بیابد و چون یافت دوستان و همسایگان خود را جمع کرده، می گوید:

با من شادی کنید زیرا درهم گمشده را پیدا کرده‌ام." (انجیل لوقا ۱۵: ۸-۹)

عیسی مسیح همیشه برای تعلیم مردم و شاگردان خویش از مثل و داستان استفاده می‌نمود، تا درک آن برای مردم بهتر و قابل فهم‌تر باشد. در این مثال درهم گمشده، سه عامل مطرح شده است که سعی می‌کنیم آنرا کمی مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم.

عامل و در واقع شخصیت اول در این مثال، زن می‌باشد: زنی که درهم خویش را گم کرده است. دومین چیزی که توجه ما را در این داستان به خود جلب می‌کند، درهمی است که او برای یافتن آن زحمت بسیار کشیده و برای آن نقشه‌های فراوانی نیز داشته است. و حال ناراحت و اندوهناک بخاطر از دست‌دادن آن. گرچه او هنوز ۹ درهم دیگر باقی دارد ولی به یاد داشته باشید که یک درهم را گم کرده و در واقع مثل آن است که آنرا از دست داده است. حتماً این تجربه برای شما هم اتفاق افتاده و به دنبال گمشده‌ای بوده‌اید. به اندازه اهمیت که آن چیز یا شخص گمشده برای شما داشته است، برایش ارزش قائل شده و در جستجوی ساعاتها وقت صرف نموده‌اید، چشمان خود را خیره به این سو و آن سو دوخته‌اید. سومین نکته، افروختن چراغ است. در این مثال این زن را می‌بینیم که چراغی افروخته، زیرا می‌داند که در تاریکی قادر به پیدانمودن درهم نیست. خانه را جاروب می‌کند و بالاخره نتیجه تلاشش را می‌یابد، آن زمان است که با شادمانی، نفس راحتی می‌کشد و بانگ شادمانی سر می‌دهد که بالاخره پیدایش کردم. این خوشی اینقدر برای او عظیم است که دوستان خود را نیز صدا نموده، می‌گوید ببینید و شاد باشید زیرا آنچه که در جستجوی بودم پیدا نمودم و دوستانش نیز با او خوشی می‌کنند زیرا که شاهد زحمات او برای پیدا کردن آن درهم بوده‌اند.

با بیان این مثل، خداوند می‌خواهد به ما نشان بدهد که چطور مانیز مانند آن درهم گمشده هستیم، که هر کدام در جایی افتاده ایم و بدون اینکه متوجه باشیم گمشده ایم. آری بدون اینکه خود متوجه شده باشیم در این دنیا در میان گرفتاریها، مشکلات، ناراحتی‌ها، تنهایی‌ها، بیماری‌ها، و گناهان خود، در جایی که نوری بر ما نتابد گم شده و از نظرها مخفی مانده‌ایم و اگر برای خود وقت بگذاریم و به آنچه که الان هستیم و کشمکشی که با آن دست و پنجه نرم می‌کنیم و... نگاهی بیاندازیم متوجه می‌شویم که گرچه سخت است ولی حقیقت دارد مانیز در این دنیا گمشده‌ایم.

خوشبختانه در این مثال، داستان با گم شدن درهم تمام نشد، بلکه او که صاحب درهم بود، دست بر دست نگذاشته، برخاست و چراغی افروخته، با زحمت فراوان گمشده‌اش را پیدا نمود. عزیزان او که آفریدگار ماست نیز دست بر دست نهاده بلکه چراغی افروخته در جستجوی ماست و هر لحظه انتظار ما را می‌کشد. میان آن درهم و ما تفاوتی بس عظیم است و آن اینکه درهم نمی‌توانست صدایش را بلند کند و کمک بخواند، در حالیکه خدا ما را بر اینکار قار فرموده است. او با فرستادن عیسی مسیح بزرگترین و نورانی‌ترین چراغ را در دنیا افروخت، تا من و شما را که در تاریکی جهان گمشده‌ایم بازگرداند. این نور همیشه در حال تابیدن است. کافی است تا صدا برآریم که خداوند مرا دریابد. و ما را در خواهد یافت. چنانکه شهادت می‌دهم هنگامی که صدایم را بلند کردم مرا دریافت، به آغوش کشید و گرد و غبار از چهره‌ام زدود. سپس فرشتگان خود را فرمود تا شادی نمایند. او منتظر صدای شماست اگر شما هم احساس می‌کنید که گم شده‌اید، تا وقت باقی است او را بخوانید.



همه جای ایران سرای من است

با لطف و کمک خداوند این کلیسا و سایر کلیساهای ایرانی و امریکایی مبلغ قابل توجهی هدیه جمع آوری نموده و آن را توسط یکی از کشیشان ایرانی مستقیماً به شهرستان بم ارسال نمودند. دعا می‌کنیم خداوند این هدیه را که به همراه دعاها به ایران ارسال شد، برکت دهد و همه ما را نیز نسب به احتیاجات جامعه هوشیارتر بگرداند.

"زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردهد."

(یوحنا ۳: ۱۶)

پدرم در ایام جوانی اش به این نتیجه رسید بود که اگر دعای کمیل در نیمه شب ادا شود، دارای فضیلت بیشتری خواهد بود. پس او و چندین تن از دوستانش جلسات هفتگی دعای کمیل را به شیوه جدید شروع نمودند. تقریباً تمام فامیل ما در انجام مراسم مذهبی بسیار دقیق و جدی بودند. بنابراین من نیز از سنین کودکی شروع به انجام مراسم مذهبی نمودم. نمازم را همیشه به موقع می خواندم و از ده سالگی روزه کامل می گرفتم. هنوز پانزده سالم نشده بود، که به همراه پدرم، برای مراسم حج عمره به عربستان و پس از آن برای زیارت به سوریه رفتیم. در طول سفر احساس خاصی داشتم. دائماً می اندیشیدم که نماز (وظیفه روزانه) و روزه (شریعت سالانه) را انجام داده‌ام، و حالا در حال انجام وظیفه‌ای هستم که یکبار در تمام عمرم باید آن را انجام می دادم، یعنی مراسم حج. به نظر خودم در زمینه مذهب چیزی کم نداشتم. تمام مراسم را با شور و شوق انجام می دادم. ولی هیچ تغییری عمده ای به چشم نمی خورد. اجرای مناسک و مراسم بیشتر برایم نقش یک کاری که بالاخره آن را باید انجام داد، داشت. از اینکه یک کاری می نمودم خوشحال بودم، ولی چیزی بیشتر از این نبود. انتظار داشتم که در اثر اجرای این مراسم تبدیل به شخص بهتری بشوم، یا لاقلاً نسبت به آنچه که بودم، یک تغییر کلی پیدا کنم، ولی هرگز چنین نشد. وقتی به ایران برگشتم، از بیان خاطراتم برای دیگران تا چند وقتی خیلی خوشحال بودم، ولی کم کم این اثر کم رنگتر می شد. برای جبران این مشکل تصمیم گرفتم، خیلی جدی تر در وقایع مرتبط با انقلاب تازه پیروز شده اسلامی مرتبط شوم. با شرکت در مراسم مختلف مذهبی و سیاسی خودم را مشغول می کردم. گروه کوچکی بودیم که درگاراژ یکی از همسایگان هر شب برای تفسیر موضوعات مذهبی و نیز تجزیه و تحلیل های سیاسی دور هم جمع می شدیم. یکی از کارهایی که باهم انجام می دادیم این بود که با گروه های سیاسی که اندیشه متفاوتی با آنچه که ما داشتیم مناظره و مباحثه نماییم. بعدها حتی موضوع را جدی تر گرفتیم و یک روز خوب به یاد دارم که کتابفروشی یکی از گروه های سیاسی دگر اندیش را به جرم اینکه با خط غالب در نظام متفاوت بودند به آتش کشیدیم. در چنین حال و هوایی که شاید هم ناشی از سن و نیز احساسات شدید مذهبی بود، هر آن به دنبال چیزی می گشتم تا وظیفه امر به معروف و نهی از منکر خود را به انجام رسانم. یکی از روزهای تابستان سال ۱۳۶۰ وقتی با اتوبوس از منزل به محل کار پدرم می رفتم، در میدان سوم اسفند مشهد، صلیبی که در بالای یک ساختمان بود، نظرم را به خود جلب نمود. ناگهان برایم خیلی سخت آمد که ببینم در شهر مذهبی مشهد خصوصاً پس از انقلاب اسلامی هنوز اثری از کلیسا باقی است. بلافاصله از اتوبوس پیاده شدم و به آن ساختمان مراجعه کردم. درب اصلی نیمه باز بودم ولی هرچه زنگ زدم کسی باز نکرد. داخل ساختمان شدم و تقریباً همه جا را دیدم ولی اثری از هیچ کس نبود. روز بعد مجدداً به همان مکان مراجعه کردم. درب اصلی این دفعه بسته بود، ولی با اولین زنگ یک نفر جلوی در ظاهر شد. وقتی به آن خانم گفتم که ما بایم با مسئول کلیسا صحبت کنم، ایشان در پاسخ گفتند که پس از انقلاب تقریباً همه اعضای ارمنی زبان آن کلیسا یا به خارج از ایران و یا به تهران مهاجرت کرده اند و کشیش کلیسا را روز قبل دفن نموده اند. در انتها ایشان اضافه نمودند که در پشت باغ ملی یک کلیسای فارسی زبان وجود دارد که فعال است. از اینکه شنیدم آن کلیسا یک کلیسای مرده و غیرفعال است خوشحال شدم ولی از اینکه شنیدم در مشهد بیش از یک ساختمان نام کلیسا را بر خود دارد تعجب کردم. همان روز به آدرسی که ایشان به من داد رفتم. تابلوی زرد رنگ بزرگی روی ساختمان کلیسا نصب شده بود و روی آن درشت نوشته شده بود **"خدا محبت است. کلیسای انجیلی مشهد"** چند لحظه پس از آنکه زنگ زد، آقای جوانی (تقی م.) در حالیکه مقدار زیادی کتاب در بغل داشت درب را باز کرد. چهره ایشان اصلاً شبیه ارمنه نبود، به نظرم آمد که شاید ایشان اصلاً مسیحی نباشند. ولی وقتی از ایشان پرسیدم که آیا مسیحی است، پاسخ مثبت داد. او را دعوت به مناظره و بحث در مورد اسلام و مسیحیت کردم، با لحنی مهربان گفتم: "امروز باید کتابها را از انبار طبقه دوم به کتابفروشی پایین منتقل کنم، اگر ممکن است بروید و یکشنبه برگردید." قبول کردم و در زمان خداحافظی، ایشان یک نسخه انجیل به من دادند. من هم با خوشحالی، قبول کردم. قبل از این جریان در زمینه های مختلف مطالعاتی داشتم، از جمله با صندوق پستی در قم در تماس بودم، که برایم مطالب مختلف در ارتباط با مسائل مختلف از جمله مسیحیت فرستاده بود. برای اینکه به صداقت کتابهایم بیشتر پی ببرم، شروع به خواندن انجیل نمودم. با کمال تعجب می دیدم که تمام آیاتی که در کتابهای ضد مسیحی از انجیل نقل شده بود، کاملاً مطابق حقیقت بودند. شروع به خواندن انجیل نمودم. می دیدم که نه تنها آن اطلاعاتی را که داشتم بلکه مطالب بسیار دیگری ضمن مطالعه به چشم می آمد که برایم بیشتر تحریف انجیل را اثبات می نمود. با خودم می گفتم "چو زدی با چراغ آید، گزیده تر برد کالا" اطلاعاتم علیه مسیحیت خوب بود، ولی حالا که یک نسخه فارسی انجیل داشتم، خیلی بهتر می توانستم به آنها اثبات کنم که چقدر در عقاید خود گمراه و سرگردانند. انجیل را می خواندم و زیر جاهایی که بحث برانگیز بود، خط می کشیدم. یکشنبه فرا رسید. وقتی به کلیسا رفتم، همان شخص (تقی) کراوات زده، پشت درب ورودی منتظرم بود. به محض ورودم، ایشان به من یادآوری کرد که یکشنبه روز مقدسی برای مسیحیان است و در این روز آنها برای پرستش خالق دور هم جمع می گردند. همچنین

به من گفت که در طول جلسه پرستشی باید به احترام خداوند و نیز جماعت کلیسا، هر چه که ایشان می‌کنند، من نیز همچنان کنم. و نیز اضافه کرد که پس از خاتمه جلسه، ایشان مرا به کشیش کلیسا (عباس م.) معرفی می‌کند تا با هم صحبت کنیم. از آنجا که ترس خدا را خوب می‌دانستم، در تمام طول جلسه عبادتی، صبورانه به سؤالاتم می‌اندیشیدم. هرگاه که دیگران برای خواندن سرود می‌ایستادند من نیز می‌ایستادم و هرگاه که برای دعا نمودن، سر خود را به زیر می‌افکندند، من نیز چنان می‌کردم. ولی فقط این ظاهر بود و هیچ اعتقادی به این روش عبادت کردن نداشتم بلکه آنرا بیشتر سبب دوری از خدا می‌دانستم. پس از جلسه، کشیش کلیسا بعد از احوالپرسی مرا به سالن پذیرایی دعوت نمود. به محض ورود به این سالن جدید، یک خانم تقریباً مسن برایم جای و شیرینی آورد. این کار را ایشان هر هفته برای همه انجام می‌داد. بعدها فهمیدم که ایشان و ۲ نفر دیگر، خادمین مسیحی فرانسوی بودند که در جزام خانه مشهد بصورت افتخاری برای سالیان درازی کار می‌کردند. از همان جلسه اول شروع به مباحثه کردم و امیدم این بود که یا آنها را به راه راست هدایت کنم و یا اینکه مجبورشان کنم که مشهد را ترک کنند. سه ماه تمام کشیش و اعضای کلیسا سؤالاتم را صبورانه و با محبت پاسخ می‌گفتند. خیلی وقتها جزء آخرین نفرهایی بودم که کلیسا را ترک می‌کردم. کم کم احساس می‌کردم یک تفاوت بسیار بزرگی موجود است بین دنیای داخل و خارج کلیسا. در جامعه فقط خشونت و مسائل خشک مذهبی مطرح بود، در حالیکه در کلیسا، مذهب بیشتر بیانگر یک رابطه زنده با خدای پر محبت بود، نه حاکمی سخت‌گیر. اگرچه هنوز مسیحی نشده بودم، ولی پس از هر یکشنبه، بی‌صبرانه منتظر هفته بعد می‌ماندم. در خلال دو ماه اول هیچگاه موضع جدی خودم را عوض نکردم. برایم کاملاً روشن شده بود که محبت خالصانه اعضا کلیسا، به ویژه خواهران فرانسوی نه برای تبلیغ مسیحیت بلکه همچون چشمه آبی بود که از منبعی گوارا جاری می‌شد. کم‌کم، شروع کردم به درک اینکه مسیحیان نه چهار کتاب بلکه فقط یک کتاب مقدس دارند. متوجه شدم که انجیل دارای نسخ تاریخی معتبری است که عدم تحریف آنرا اثبات می‌کنند. مسئله یکتاپرستی مسیحیان و فلسفه تثلیث و... برایم روشن شده بود ولی در عین حال غرورم اجازه نمی‌داد، که پا روی همه گذشته مذهبی‌ام بگذارم و زانویم را در مقابل چهره جذاب عیسی مسیح خم کنم. همیشه وقتی از مباحثه بازمی‌ماندم، با خودم می‌گفتم: "اگرچه من نتوانستم قانعشان بکنم، ولی آنها باید سخت در اشتباه باشند" چراکه تعلیم جامعه این بود! سه ماه گذشت. در جشن کریسمس شرکت کردم. خیلی همه چیز زیبا بود. با همه جشنها و اعیاد دیگر کاملاً متفاوت بود. دو یا سه هفته پس از آن، در یک یکشنبه، وقتی کشیش اعلام دعا نمود، مثل عادت همیشگی، سرم را به نشانه احترام و همراهی با جمع خم کردم. سرم را همیشه خم می‌کردم، ولی هیچگاه در دعا با ایشان همراه نمی‌شدم. ولی این مرتبه به محض اینکه سرم را خم کردم، یک احساس عجیبی به من دست داد. احساس می‌کردم که دیگر روی صندلی نیستم. می‌ترسیدم چشمانم را باز کنم. درحالتی که مطمئنم قوتش از خودم نبود، شروع کردم به ستایش و دعا کردن به نام عیسی مسیح و با صدای بلند. آنچنان قوتی به من دست داد که ایمان دارم ناشی از حضور پاک روح القدس بود و گرنه من محال بود که تحت هیچ شرایطی چنان کنم. احساس سبکی خاصی می‌کردم. برای اولین بار در عمرم، محبت عظیم خدا را لمس نمودم. کلام عیسی مسیح را بیاد می‌آورم که می‌فرماید: "بیابید نزد من ای تمامی زحمتکشان و گریانان و من شما را آرامی خواهم بخشید." پس از خاتمه جلسه چند نفر از اعضا کلیسا به من تبریک گفتند. کشیش و چند نفر دیگر تا چند سال بعد از آن ماجرا نتوانستند باور کنند که شخص سخت‌دلی مثل من به این سادگی دل خود را به عیسی مسیح بسپارد. بعدها فهمیدم به این دلیل که من مدت‌ها در بسیج و گشت شب شهر بودم، همه با شک و برای سالها تصور می‌کردند که من شاید برای جاسوسی و نه صادقانه ادعای مسیحیت می‌کنم. با این همه، هنوز محبت ایشان نسبت به من کم نشده بود. شش سال بعد، به فیض غسل تعمید نائل آمدم و رسماً مسیحیت خود را اعلام نمودم.

حال که به گذشته خود می‌نگرم، می‌بینم که خدا چه محبت عظیمی نسبت به ما دارد. او چون پدری مهربان، ما را مورد محبت خود قرار می‌دهد و صبورانه منتظر می‌ماند تا ما دل خود را به او تقدیم نماییم. خدای مهربان من، در خلال این مدت به وعده‌های خود امین مانده و کماکان مرا مورد محبت خودش قرار داده است. تمام تلاش بی‌ثمر من در زندگی گذشته‌ام این بود که با پای بشری خود به خدا برسم، ولی اکنون خیلی خوشحالم که خدا برای من و شما به زمین آمد و وعده داد که هرکس که به او ایمان آورد، او را با خود به آسمان بالا خواهد برد. چیزی که در گذشته داشتم، این بود که با کارهای نیک خودم، راه بهشت را برای خود هموار کنم، ولی الان می‌دانم که راه آسمان را موجودی زمینی و ضعیف چون من نمی‌تواند طی نماید. خدا خودش این فاصله عظیم بین ما و خود را با قربانی عیسی مسیح بر روی صلیب برای همیشه برداشت. او در کلام مقدس خود فرمود: "مزد گناه موت است، اما نعمت خدا، حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح" و نیز فرمود که "هرکه به من ایمان آورد، هرگز هلاک نگردهد" اکنون با کسب قوت روزانه از درگاه بی‌زوالش، نیرو یافته‌ام که کلامش را با عزیزانی چون شما در میان بگذارم.

عیسی مسیح یعنی کلام غیر قابل تغییر الهی می‌فرماید: "اینک بر در (قلب) ایستاده می‌کوبم، اگر کسی در را باز کند، داخل خواهم شد و با وی شام خواهم خورد و او نیز با من." دعای قلبی من این است که شما هم عیسی مسیح را به قلب خود دعوت نمایید.

پس (عیسی) وارد اریحا شده از آنجا می‌گذشت، که ناگاه شخصی زکی نام، که رئیس باجگیران و دولت‌مند بود، خواست عیسی را ببیند که کیست و از کثرت خلق نتوانست، زیرا کوتاه قد بود. پس پیش دویده، بر درخت افراغی برآمد تا او را ببیند، چونکه او می‌خواست از آن راه عبور کند و چون عیسی به آن مکان رسید، بالا نگرسته، او را دید و گفت: "ای زکی بشتاب و به زیر بیا زیرا که باید امروز در خانه توبمانم." پس بزودی پائین شده او را به خرّمی پذیرفت و همه چون این را دیدند، همه‌کنان می‌گفتند که در خانه شخصی گناهکار به مهمانی رفته است. اما زکی برپا شده به خداوند گفت: "الحال ای خداوند نصف مایملک خود را به فقرا می‌دهم و اگر چیزی ناحق از کسی گرفته باشم چهار برابر به او رد می‌کنم. عیسی به وی گفت امروز نجات در این خانه پیدا شد، زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است. زیرا پسر انسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد.

(انجیل لوقا ۱۹: ۱-۱۰)

اگر امروز شما هم مانند زکی مایل به ملاقات و دیدار با عیسی مسیح هستید بشتابید، زیرا که او امروز نیز چون روزگاران پیش از شهر و دیار ما و از کنار خانه ما می‌گذرد، عزیزان فرصت را از دست ندهید. لازم نیست که چون زکی از درخت افراغ بالا بروید، بلکه کافی است قلب خود را به روی او بگشائید و او داخل خواهد شد.



عهد عتیق (تورات و نوشتجات پیش از انجیل) در باره عیسی چه می‌گوید؟

*خوانندگان گرامی!

از این شماره در نظر داریم برای آشنانمودن بیشتر شما با عیسی مسیح همراه به طور مرتب از پیشگویی‌های نوشتجات قبل از مسیح و به انجام رسیدن آنها در انجیل مطلبی بنویسیم. چنانچه در مورد این مطالب سؤالی داشته باشید خوشحال خواهیم شد که پاسخگوی سؤالاتان باشیم.

در کتاب پیدایش فصل ۳ آیه ۱۵ می‌خوانیم که:

"عداوت در میان تو و زن و در میان زریبت تو و زریبت وی می‌گذارم.
او سر تو را خواهد کوبید و تو پائینه وی را خواهی گزید."

این اولین وعده‌ای بود که خدا به انسان در مورد بدنی آمدن نجات دهنده‌ای از نسل زن داد که شیطان را مغلوب خواهد کرد. از نسل زن متولد شدن، یعنی هیچ پدر زمینی نقشی در به دنیا آمدن آن طفل نخواهد داشت.

از آنجایی که او وعده دهنده امینی است انجام این وعده را ما می‌توانیم در عهدجدید (انجیل) مشاهده نماییم. کلام خدا در رساله به غلاطیان فصل ۴ آیه ۴ هزاران سال پس از آن کلام چنین می‌فرماید:

"لیکن چون زمان به کمال رسید خدا پسر خود را فرستاد که از زن زائیده شد (از نسل زن) و زیر شریعت متولد، تا آنانی را که زیر شریعت باشند، فدیة کند تا آن که پسر خواندگی را بیابیم."



آگهی مهم:

با توجه به اینکه "پیام نیکو" تنها ماهنامه فارسی در سیاتل است، در نظر داریم که صفحه‌ای از آن را به خوانندگان عزیز اختصاص دهیم. این صفحه متعلق به شماست و هرگونه مطلبی که شما بنویسید را منتقل خواهد نمود. تنها ۲ محدودیت خواهیم داشت: اول اینکه احترام اشخاص در نوشتجات حفظ شده باشد. و دوم اینکه از نشر مطالب سیاسی معذوریم. لطفاً ما را در شروع نمودن این صفحه یاری فرمایید. خانم الهه رفیع‌پور، یکی از خوانندگان عزیز ماهنامه، از ما خواسته‌اند که آگهی شرکت ایشان را درج کنیم، به محض اینکه صفحه ویژه خوانندگان را شروع کنیم، آگهی ایشان را نیز درج خواهیم نمود. همچنین اگر شما مایل هستید شرکت خود را به خوانندگان ما به صورت رایگان معرفی نمایید، لطفاً با دفتر ماهنامه تماس بگیرید.



چ	ع	ق	ظ	ر	ن	ا	ب	ن	ع	ث	ص	ث	ق	ف	غ	ع
ج	ج	ژ	ز	ظ	ی	ل	ظ	ر	غ	ی	س	ن	چ	ح	ن	خ
گا	ی	ر	ف	خ	ه	ث	ض	ا	ا	ب	ی	م	گا	د	ف	ج
کا	ث	ب	ز	ر	کا	ا	ق	و	ن	ر	ز	و	کا	ر	ق	خ
ا	س	ل	غ	ز	ب	ف	م	ی	ح	ه	غ	ن	ل	س	ح	
ا	کا	ن	ا	کا	ی	ر	ث	ه	س	کا	م	ت	و	ت	ی	م
ب	ب	ب	ذ	ی	ظ	پ	ب	ش	ا	ا	ب	ن	ت	ی	ر	و
ی	ش	ا	ه	د	ا	م	ی	ن	ت	ت	ش	ن	گا	ا	ن	ه
س	و	ذ	ل	ب	غ	ل	ف	ق	س	ذ	ر	خ	ث	ص	ظ	ل
ش	س	ث	ع	ی		ی	ش	ض	ش	ظ	ر	ز	ش	ض	س	ب

دوستان عزیز:

در جدول بالا کلمه های پررنگ شده زیر را بیابید و رنگ کنید تا کلمه زیبائی در جلوی چشمان شما نقش ببندد. چنانچه شما یکی از دوتفر اول ارسال کننده جواب باشید، حتماً جایزه دریافت خواهید نمود. توجه داشته باشید که حروف ممکن است در تمامی جهات شامل بالا و پائین، چپ و راست و یا نیز مورب چیده شده باشند.

- ۱) عیسی مسیح فرمود: "ای زکی بشتاب و به زیر بیا" (انجیل لوقا ۱۹:۵)
- ۲) عیسی مسیح می فرماید: "تو را نصیحت می کنم که زر مصفی به آتش را از من بخری تا دولت مند شوی و رخت سفید را تا پوشانیده شوی. (مکاشفه ۱۸:۳)
- ۳) عیسی مسیح که شاهد امین و نخستزاده از مردگان است... (مکاشفه ۵:۱)
- ۴) عیسی مسیح می فرماید: "اگر کسی در شب راه رود لغزش خورد. (انجیل یوحنا ۱۱:۱۰)
- ۵) وعده کلام خداست که: هر راه ناهموار صاف خواهد شد. (انجیل لوقا ۳:۵)
- ۶) ای جمیع تشنگان نزد من بیایید و همه شما که نقره ندارید بیایید بخرید و بخورید. (اشعیا نبی ۵۵:۱)
- ۷) آن تخت نشین گفت الحال همه چیز را نو می سازم (مکاشفه ۵:۲۱)
- ۸) و چون عیسی به خانه پطرس آمد مادر زن او را دید که تب کرده خوابیده است پس دست او را لمس کرد و تب او را رها کرد پس برخاسته به خدمت گذاری ایشان مشغول شد. (انجیل متی ۸:۱۴)
- ۹) عیسی مسیح فرمود: "تو از عقب من بیا". (انجیل یوحنا ۲۲:۲۱)

* برندگان جدول ماه قبل: خانهها مینو ح. و الناز ر.